

فهرست

- ۹ باغبان سخن
- ۱۳ باغ شفتالو
- ۳۳ الماس
- ۵۳ پرستو
- ۶۷ شاه‌دختر

قصه گویند و مستخرج از آن اول تا آخر میخوانند همچنین بر این باورم که با پوشاندن آخرین صفحه کتاب از آن قصای لطیف و عاشقانه بیرون نخواهند شد بلکه در زمانی که آن خوانند مانند و خواهند زیست این کامیابی توسط جلال شاه منصور شاه میرزا است که گویا برای خوش خدای بزرگ و پلندی گذاشته است. نه کمتر از آن که نیز تا یک را دیگر کند. یا به کمی اش، صفحه نو و ویژه‌ای را در آن باز کند.

سلیم ایوبزاد، نویسنده تاجیک

باغبان سخن

سه صفحه از این کتاب را، سرسری هم اگر شد، بگردید و نگاهی به بافتار و واژگان افکنید. سخت باور دارم، همین بس خواهد بود که به دنیای دلنشین آن فرو روید، دل به لحن گیرا و روان و زیبای قصه گو بندید و مجموعه را از اول تا آخر بخوانید. همچنین بر این باورم که با پوشاندن آخرین صفحه کتاب از آن فضای لطیف و عاشقانه بیرون نخواهید شد، بلکه دیرزمانی در آن خواهید ماند و خواهید زیست. این کامیابی نویسنده جوان شاه منصور شاه میرزا است که گویا برای خویش هدف بزرگ و بلندی گذاشته است، نه کم تر از آن که نثر تاجیک را دیگر کند، یا به کمی اش، صفحه نو و ویژه ای را در آن باز کند.

دستاورد شاه‌منصور برافراشته بر دو رکن است: یکی فضاسازی و دیگری لحن آرام و باورپذیرش. نمی‌خواهم او را به کسی مقابل گذارم، ولی باید آشکارا بگویم که شمار زیادی از نویسندگان تاجیک یا اولی را دارند، یا دومی، و بخش وسیعی از نثر سال‌های شوروی و پسا شوروی بیش‌تر به واقعه‌نگاری و ژورنالیسم خوب شبیه است تا به کلام بدیع. حضور نویسندگانی چون شاه‌منصور شاه‌میرزا در این پس‌منظر بسی زود، نمودار می‌شود. چنین بود که از نخستین حکایه‌اش *باغ شفتالو* خوانندگان زیادی او را شناختند و دوست داشتند.

در داستان‌هایش همه‌کس و همه‌چیز نفس می‌کشند، زنده‌اند و با هم پیوندی ناگسستنی دارند: آدم‌ها، سگ‌ها، گربه‌ها، پرستوها، درختان، زمین، آسمان، آفتاب، برف، سنگ، گل، خار و غیره. تصویرهایش ساده، صمیمی و تأثیربخشند و محض آن‌ها در آمیزش با سیماهای زنده، رونده و جزئیات حساب‌شده آن فضای خاص و ناب را به وجود می‌آورند که خواننده با وارد شدن به آن شیفته‌اش می‌شود و نمی‌خواهد چشم از آن بردارد. جمله پس جمله دنیایی پیش چشم باز می‌شود و پهنا می‌یابد که گویا هر خس و خاشاکش آشناست و لحن قصه‌گو به گونه‌ای است که هر چیز با نوبت خود پیش می‌آید و این نوبت کاملاً طبیعی و خودبخودی است. از این‌جا لحن مجذوب‌کننده و فروبرنده نویسنده سرچشمه می‌گیرد.

اشیاء، آدم‌ها و حیوانات در داستان‌های شاه‌منصور شاه‌میرزا، وقتی خواندن را ادامه می‌دهیم، به تدریج به درجهٔ رمزها و پیام‌ها رشد می‌کنند و پیش چشم ما سبز می‌شوند. *باغ شفتالو*، برف بزرگ، *حمهٔ سگان*، *لانهٔ پرستوها*، *مادرکلان*^۱، پدر، کبوتر از همین قبیلند. ولی در همه‌جا انسان و روابطش با جهان، محور داستان‌های اندیشه‌زاست. انسانی که خواننده به سرعت با او هم‌نفس و هم‌دل می‌شود و برابریش درد می‌کشد.

شاه‌منصور شاه‌میرزا، در عالم سخن و ادب، اتفاقی نوپا و تصادفی نیست. او نوشتن را از روزنامه‌نگاری آغاز کرد. آثار مستند زیادی نگاشت، سپس به پژوهش کلام بدیع گرایید، با بهترین آثار ادبی آشنا شد، به دنیای شعر نیز کشیده شد و سر آخر جای خود را در نثر پیدا کرد.

ویژگی دیگر شیوهٔ نگارش شاه‌منصور شاه‌میرزا آن است که از زبان زندهٔ مردم خود فراوان استفاده می‌کند، واژه‌های «آب‌نارسیده»^۲ را از گویش مردمی آفتابی می‌کند، می‌خواهد این دردانه‌ها را به خرمن زبان ادبی بریزد. در این فرایند او به وفور کامگار است، اما گاهی بی‌برگش^۳ آمدن چنین کلماتی، شاید درک منظور را برای خوانندگانی که از این لهجهٔ محلی دورند، دشوار کند، اگرچه مؤلف چنین واژگان را در پاورقی شرح می‌دهد. شاید این‌جا یک مرز و برابری به سود نویسنده باشد.

۱. مادر بزرگ

۲. بکر و ناب

۳. بیش از حد